

متن ادبی

تمساح و میمون

روزی روزگاری کنار رودخانه‌ی پرآبی دو تمساح زندگی می‌کردند. مدتی بود که آن دو غذایی برای خوردن نمی‌یافتند. تا اینکه یک روز یکی از آنها تصمیم گرفت برای یافتن غذا به سمت دیگر رودخانه برود. طرف دیگر رودخانه، بر روی یک درخت انجیر، میمونی زندگی می‌کرد. میمون تنها بود، اما دلی شاد داشت و از زندگی‌اش راضی بود. او از شاخه‌های درخت بالا و پایین می‌پرید و از میوه‌ی خوشمزه‌ی



درخت انجیر می‌خورد. یک روز که روی درخت نشسته بود و به آب رودخانه نگاه می‌کرد، توی آب چیزی تکان خورد و آرام به درخت انجیر نزدیک شد. میمون خوب نگاه کرد. بعد از روی شاخه پایین پرید و گفت: «بگو بینم تو کی هستی؟ اینجا چه کار می‌کنی؟» تمساح سرش را از آب بیرون آورد و گفت: «من تمساح هستم. از جایی دور به این‌جا آمده‌ام. گرسنه هستم و دنبال غذا می‌گردم.»

میمون با شادی از شاخه‌ای به شاخه‌ای دیگر پرید و گفت: «بفرمایید من یک عالمه انجیر دارم، هر قدر دوست داری بخور و سیر شو.» بعد مقداری انجیر از شاخه چید و آن‌ها را به طرف تمساح پرتاب کرد. تمساح انجیرها را خورد و گفت: «به‌به! این خوشمزه‌ترین میوه‌ای است که تا حالا خورده‌ام. اجازه می‌دهی باز هم به این‌جا بیایم و از این انجیرهای خوشمزه بخورم؟» میمون جواب داد: «بله، تو مهمان عزیز من هستی.»

تمساح و میمون با هم دوست شدند. تمساح هر روز به دیدن میمون می‌آمد. کمی انجیر می‌خورد و با هم حرف می‌زدند. یک روز میمون به تمساح گفت: «خوشحالم که به این‌جا آمدی، چون حالا دیگر تنها

نیستم.» تمساح گفت: «اما من تنها نیستم، همسری دارم که در آن سوی رودخانه است.» میمون تصمیم گرفت هر روز موقع خداحافظی مقداری انجیر برای او^۱ هم بفرستد.

همسر تمساح مثل شوهرش از انجیرها خوشش آمد و از او^۲ خواست تا هر روز برایش از آن میوه‌های خوشمزه بیاورد. روزها می‌گذشت. میمون و تمساح روز به روز بیشتر با هم صمیمی می‌شدند. بعضی از روزها تمساح از صبح تا غروب در کنار میمون می‌ماند. همسر تمساح با اینکه از انجیرها خوشش آمده بود ولی از این که شوهرش تمام روز را با میمون می‌گذراند و دیر به خانه می‌آمد، ناراحت بود و با خودش فکر کرد: «باید کاری کنم که دوستی آن‌ها به هم بخورد. اگر بتوانم تمساح را راضی کنم که میمون را به این‌جا بیاورد، می‌توانم شام خوشمزه‌ای از گوشت او درست کنم. میمونی که انجیرهای شیرین می‌خورد حتماً گوشتی خوشمزه دارد.» نزدیکی‌های غروب بود که تمساح به خانه برگشت. زن نگاهی به شوهرش کرد و گفت: «چرا دوستت را به خانه دعوت نمی‌کنی؟ او خیلی به تو محبت می‌کند و هر روز برایمان انجیر می‌فرستد، پس ما هم باید او را مهمان کنیم.»

تمساح خندید و گفت: «ولی او نمی‌تواند شنا کند. اگر پا به رودخانه بگذارد، زیر آب می‌رود و من دوست عزیزم را از دست می‌دهم.»

زن که از دست شوهرش ناراحت و عصبانی شده بود، به فکر نقشه‌ای دیگر افتاد. یک روز که تمساح بیدار شد، دید همسرش مریض است. با نگرانی پرسید: «چه شده؟» زن که خیلی سعی می‌کرد خودش را بدحال نشان بدهد، گفت: «می‌بینی که مریض شده‌ام، حالم بد است. اگر درمان نشوم به زودی از دست خواهم رفت و تو تنها خواهی شد.» تمساح گفت: «نگران نباش! هر دارویی که لازم باشد برای تو می‌آورم.» زن که سعی می‌کرد شوهرش متوجه خوشحالی او نشود، گفت: «دارویی که باید بخورم قلب میمون است.» تمساح با تعجب گفت: «قلب میمون در این نزدیکی نیست.»

زن با غصه گفت: «دوستت که هست.» تمساح به چشم‌های زرش خیره شد و گفت: «می‌دانی چه می‌گویی؟ او بهترین دوست من است، چطور می‌توانم او را بکشم و قلبش را برای تو بیاورم؟» زن گریه‌کنان گفت: «پس برو. با همان دوستت زندگی کن، چون وقتی به خانه برگردی من مرده‌ام.»

تمساح همسرش را دوست داشت و حاضر نبود او را از دست بدهد و برای همیشه تنها شود، به آرامی گفت: «گریه نکن، تو برایم خیلی عزیز هستی. الان می‌روم و هرطور شده قلب او را برایت می‌آورم.»

سپس به طرف خانه‌ی میمون حرکت کرد. در راه به محبت‌هایی که میمون به او کرده بود، فکر کرد. اما سلامتی زنش که سال‌های سال با او بود و برایش زحمت کشیده بود، هم به یادش می‌آمد. تمساح به خانه‌ی میمون رسید و او را صدا کرد. میمون با شادی روی شاخه‌ی پایینی پرید و سلام کرد، اما متوجه شد که تمساح مثل هر روز خوشحال نیست. این بود که پرسید: «چه شده؟ چرا ناراحتی؟» تمساح جواب داد: «امروز با همسرم دعوا کردم. او به من می‌گوید چرا تو را به خانه‌ی خودمان دعوت نمی‌کنم. او دوست دارد کمی از محبت‌هایی را که به ما کرده‌ای جبران کند.»

میمون گفت: «خب، این که دعوا کردن ندارد. من با تو می‌آیم، ولی چگونه از رودخانه رد شوم؟» تمساح



گفت: «تو می‌توانی بر پشت من سوار شوی و به خانه‌ی ما بیایی.» هنوز کمی از آنجا دور نشده بودند که تمساح کم‌کم در آب فرو رفت. میمون فریاد زد: «چه کار می‌کنی؟ چرا زیر آب می‌روی؟ مگر نمی‌دانی که من شنا کردن نمی‌دانم؟» تمساح گفت: «می‌دانم. اما می‌خواهم تو را بکشم. همسرم مریض شده و داروی او قلب میمون است. من باید قلب تو را برای او ببرم.»

میمون با دستپاچگی گفت: «کاش این حرف را زودتر می‌گفتی که قلبم را همراه خودم بیاورم. آخر می‌دانی، من قلبم را در سوراخ درخت انجیر پنهان می‌کنم تا سالم بماند. مرا به خانه‌ام برگردان تا قلبم را از سوراخ درخت انجیر بیرون بیاورم و به تو بدهم.»

تمساح از میمون تشکر کرد و با سرعت به سوی درخت انجیر شنا کرد. میمون وقتی به درخت انجیر رسید، از پشت تمساح روی شاخه درخت پرید و خود را نجات داد. بعد نفس راحتی کشید و گفت: «حالا می‌توانی به خانه‌ات برگردی و به زن بی‌رحمت بگویی که شوهرش بزرگ‌ترین احمق دنیاست.»

؟

پرسشنامه

۱- به نظر شما عجیب‌ترین بخش این داستان کدام قسمت بود؟

.....

۲- محل زندگی حیوانات را در داستان بنویسید.

الف) میمون:

ب) تمساح:

۳- چرا همسر تمساح می‌خواست میمون را به منزل دعوت کند؟

۱) می‌خواست زحمات او را جبران کند.

۲) می‌خواست او را بکشد و از گوشتش غذا درست کند.

۳) می‌خواست داروی بیمارش را بگیرد.

۴) می‌خواست با او دعوا کند.

۴- بزرگ‌ترین مشکل میمون قبل از آشنایی با تمساح چه بود؟

.....

۵- بزرگ‌ترین مشکل تمساح و همسرش قبل از آشنایی با میمون چه بود؟

.....



متن اطلاعاتی

نور خورشید

آیا تا به حال رنگین کمان را دیده‌اید؟



این پدیده‌ی نوری و کمانی شکل زمانی پدیدار می‌شود که پس از

بارش باران، خورشید از پشت ابرها بیرون بیاید. در واقع اگر

نور خورشید، تجزیه شود رنگ‌های مختلفی، ایجاد می‌شود. البته بخش‌های مختلف نور خورشید،

خاصیت یکسانی ندارند. زیرا انرژی موجود در بخش‌های گوناگون آن یکسان نیست. نور خورشید را

می‌توان به طیف فرابنفش، مرئی و مادون قرمز تقسیم کرد.

نور فرابنفش آن، خاصیت شیمیایی دارد و دندان‌پزشکان از آن در مراحل پر کردن دندان استفاده می‌کنند.

این نور به گیاهان نیز کمک می‌کند تا کربن‌دی‌اکسید را بگیرند و به اکسیژن تبدیل کنند و عمل

فتوسنتز را به خوبی انجام دهند.

جالب است بدانید نور فرابنفش کمک می‌کند تا بدن ما ویتامین D بسازد و اگر زمان طولانی زیر نور

خورشید بمانیم پوستمان تیره شود. البته نگاه مستقیم به خورشید، سبب آسیب به عدسی چشم ما

خواهد شد. این نور از شیشه به سختی عبور می‌کند. همچنین هوای آلوده هم جلوی عبور آن را

می‌گیرد. به همین علت مردمی که در شهرهایی با هوای آلوده زندگی می‌کنند، معمولاً کمبود ویتامین

D دارند.

طیف مادون قرمز اما تأثیر شیمیایی کمتر و اثر گرمایی بیشتری دارد.

یکی از فواید نور خورشید، تولید گرماست. یکی از روش‌هایی که در گذشته هم بسیار از آن استفاده می‌شد به این صورت است: نور خورشید را روی یک سطح تیره ترجیحاً مشکی رنگ، که در زیر آن مایعی (بهتر است آب باشد) جریان دارد متمرکز می‌کنند. چون رنگ تیره، نور و گرمای خورشید را بهتر جذب می‌کند اما رنگ روشن، مقدار بیشتری از نور را بازتاب می‌کند. با گرمای این سطح، مایع زیر آن هم گرم شده و می‌شد از آن برای مصرف یا گرمای محیط استفاده کرد.

حتی می‌توان در مناطق سردسیر، رنگ سطح بیرونی ساختمان‌ها را تیره کرد تا بهتر گرما را جذب کنند. در زمان‌های قدیم در مناطق کوهستانی، زمانی که برف می‌آمد در حالی که سطح برف کاملاً صاف و سفید بود، در آن چاله‌هایی می‌کنند و داخل هر چاله یک پر کبک می‌گذاشتند. پر کبک به سبب رنگ تیره‌اش برف زیر خود را آب می‌کرد و در چاله‌ای که با آب شدن برف ایجاد شده بود جا می‌گرفت.



تا به حال نام پنل خورشیدی را شنیده‌اید؟ این سامانه می‌تواند انرژی خورشید را دریافت کند و آن را به الکتریسیته تبدیل کرده تا برای مصرف، قابل استفاده شود.

به نظر شما نور خورشید چه فواید دیگری دارد؟

؟

پرسشنامه

۱۱- رنگین کمان چه زمانی پدید می آید؟

.....

۱۲- آیا تا به حال رنگین کمان را دیده اید؟ کجا؟

.....

۱۳- درستی ✓ یا نادرستی ✗ جملات زیر را مشخص کنید.

(الف) در مناطق سردسیر، سطح بیرونی ساختمان‌ها را تیره می‌کنند تا بهتر گرما را جذب کند.

(ب) نور فرابنفش کمک می‌کند تا بدن ما ویتامین C بسازد.

۱۴- کدام طیف نور خورشید، کاربرد پزشکی دارد؟

۱۵- مردم کدام شهرها، معمولاً کمبود ویتامین D دارند؟ چرا؟

.....

۱۶- نور فرابنفش خاصیت دارد.

۱۷- پنل خورشیدی چیست؟

.....

۱۸- رنگ نور و گرمای خورشید را بهتر جذب می‌کند اما رنگ مقدار بیشتری از نور را بازتاب می‌کند.

۱۹- به نظر شما نور خورشید چه فوایدی دارد؟ (دو مورد)

.....

۲۰- در زمان قدیم در مناطق کوهستانی زمانی که برف می‌آمد، برای جذب بهتر گرما چه کاری انجام می‌دادند؟

.....

۲۱- آیا بخش‌های مختلف نور خورشید خاصیت یکسانی دارند؟ چرا؟

.....

۲۲- جملات زیر را طبق متن شماره‌گذاری کنید.

الف) البته بخش‌های مختلف نور خورشید، خاصیت یکسانی ندارند.

ب) در واقع اگر نور خورشید، تجزیه شود، رنگ‌های مختلفی ایجاد می‌شود.

پ) زیرا انرژی موجود در بخش‌های گوناگون آن یکسان نیست.